



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و نود و هفتم



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۶۰۸ گنج حضور

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

صد منی می‌زاید از تو هر نفس

وی عجب آبستنی داری هنوز

آیا هر لحظه در حال حمل و زایش انواع خواسته‌ها و توقع‌ها و تنفرها و خشم و حرص و طمع و ولع و شهوات هستیم و یا مرکزی هستیم که هیچ درد و رنجی حمل نمی‌کنیم، شاد بی سبب هستیم و برای خود کافی هستیم؟

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

پیر گشتی و بسی کردی سلوک

طبع رند گل‌خنی داری هنوز

آیا راه معنوی و یادگیری دانش معنوی برای خودنمایی و یا از روی کنجکاوی و یا از روی پر کردن وقت بوده و یا طلب حقیقی و تسلیم و تغییر از من ذهنی و قلبی به اصل و خدا گونگی و شادی بی سبب و سبک‌بالی و عشق بوده، این را باید با صداقت به خود جواب دهیم، جواب در مرکز عدم شده و خالی و یا مرکزی همانیده و پرخواهش است. باید ببینیم در راه معنوی عمل می‌کنیم و قضاوت و مقاومت را می‌اندازیم و یا هنوز قضاوت می‌کنیم و فقط بلدیم دیگران را کنترل کنیم و ایراد آنها را ببینیم و خود را بالا می‌بینیم؟



عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

همرهان رفتند و یاران گم شدند

همچنان تو ساکنی داری هنوز

ما تا وقتی من ذهنی و تقلیدی هستیم، جنس آفل خود را در چیزهایی زندانی کردیم و خود را آن چیزها می‌دانیم و اگر آنها کم شوند و یا در خطر نابود شدن باشند ما هم به اشتباه فکر می‌کنیم نابود می‌شویم، مثل ظاهر، جسم، باورها، انسانهایی که به آنها چسبیده ایم، هنر و حرفه و خیلی چیزهای دیگر. و بعضی‌ها که به بزرگان و یا زندگی گوش دادند با یکی دو تا از این از دست دادن‌ها به خود آمدند و خودشان را از شهوات و اجسام و مادیات و باورها بیرون کشیدند و راحت و سبک و روان شدند، اما بعضی‌ها عمر را تلف می‌کنند و درد را روی درد انباشته می‌کنند و در حسرت گذشته و ترس برای آینده هستند.

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

روز و شب در پرده با چندین ملک

عادت اهریمنی داری هنوز

با اینکه در ذهن گم شدیم و در چیزها خود را زندانی کردیم، اما خرد زندگی از ما رد می‌شود تا ما را متوجه کند، گاهی شیرین و گاهی تند، حال اگر متوجه باشیم با دردی هشیارانه ساکرانه و با پرهیز بیرون می‌آییم و تسلیم می‌شویم و در برابر عقل و حکمت زندگی تعظیم می‌کنیم و من و می‌دانم خود را کوچک می‌کنیم و بعد از آن عقل نو را با صبر از خدا در هر لحظه می‌گیریم. در اصل خرد از فضای بی‌نهایت عدم و نو به نو می‌آید نه از عقل تقلیدی و پوسیده من ذهنی.



عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

روی گردانیده‌ای از تیرگی

پشت سوی روشنی داری هنوز

شاید در راه معنوی باشیم و تعدادی همانیدگی و تاریکی را شناسایی کرده باشیم، اما تا وقتی که به ذهن می‌رویم و از فکری به فکری دیگر و از همانیدگی به دیگری و از وسوسه‌ای به دیگری می‌رویم و یا نمیتوانیم ناظر خود باشیم و بجای آن ایراد دیگران را می‌بینیم و می‌خواهیم بیرون را با باورهای من ذهنی تغییر دهیم و نمی‌توانیم سکوت کنیم و دیگران را واکنش ندهیم هنوز با خدا نیستیم. پس بهتر است مداومت داشته باشیم و سرد نشویم تا قدرت شناخت خرد کل در ما زنده شود و هشیار و گوش بزنگ و ساکن لحظه شویم و آن خرد به ما راه را نشان می‌دهد و حکمت و تدبیر خودمان را نشان می‌دهد.

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

دلبرت در دوستی کی ره دهد

چون دلی پر دشمنی داری هنوز

زندگی و خداوند را نمی‌توان با حيله‌ها و خوب‌نمایی‌ها و معنوی‌نمایی‌ها و جمع کردن دانش معنوی فریب داد، زندگی وقتی توکل صد در صد و پشتکار ما برای تغییر را دید، وقتی پرهیز و صبر و تواضع و کوچک کردن منیت را دید، وقتی سیری و کفایت و حس رضایت را دید، وقتی بخشش و گذشت و پذیرش و رها کردن و عدم کنترل را دید متوجه است که ما از جنس زندگی هستیم و آنوقت نیازی به التماس و دعا نیست، زیرا که شادی بی سبب و فراوانی و سبک‌بال می‌شویم و به خدا وصل شده ایم و حس جدایی و گدایی را نداریم. این نکته را متوجه باشیم که تا وقتی شادی بی سبب نداریم، یعنی هنوز در خواسته، شهوت، کینه و دردی زندگی می‌کنیم و آن را رها نکرده ایم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۳

نور ناراست در این دیده خلق

مگر آن را که حقش سرمه کشد

هر انسانی که اصل خداگونه خود را فراموش کرد و با باورها و حرص و طمع و رقابت و خواسته ها و شهوات همانیده شده، قرین و همنشینی دردزا می شود. از وقتی از رختخواب بیدار شود و درون وسیله نقلیه وارد شود و به محل کار، تحصیل و هر جا با واکنش های خود درد و شهوات و اوقات تلخی را پخش میکند. حال وظیفه ما ایرادگیری از دیگران نیست، بلکه سکوت و سکون را نگه داشتن و با درد هشیارانه دوربین را روی خود گرفتن و ناظر خود بودن است تا خود را شناسایی و پاک از هر دردی کنیم و نه درد دیگران را جذب کنیم و نه درد را به دیگران پخش کنیم و این تعهد سبب می شود زندگی در ما جاری شود و عقل و خرد ناب و شادی بی سبب را هدیه دهد. این نکته مهمه که متوجه باشیم اگر دیگری را دیدیم که خشم و درد و هر چیزی که هست او را قضاوت و بد و خوب نکنیم و مخالف و موافق او نباشیم و گذر کنیم و جنس پذیرشی و فضاگشای خود را پرورش دهیم.

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

می زنی دم از پی معنی ولیک

تو کجا آن چاشنی داری هنوز

دانش معنوی باعث زنده شدن به زندگی نیست، یعنی به تنهایی نیست. میشه ادعای سیری و فراوان اندیشی و شادی بی سبب داشت و مردم رو فریب داد و جذب خود کرد ولی از درون شهوت پرست و حسود و متوقع و کنترل گر و پرادعا بود و درد کشید و در نهایت درد را به دیگران ارتعاش داد. پس اگر روی خود کار می کنیم، هیجانی نشویم و به دنبال تبلیغ و توجه طلبی مودیانة نرویم، من ذهنی از هر طریق می خواهد خود را نشان دهد و با دانش معنوی خیلی خوب ابن کار را



مودیانہ انجام می‌دهد و تغییر را عقب می‌اندازد و در توهم معنوی بودن عمر ما را تلف می‌کند، پس شادی بی سبب احتیاج به هیچ توجه طلبی و خودنمایی و بزرگ کردن خود و داشتن چیزها و دیگران ندارد.

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

در گریبان کش سر و بنشین خموش

چون بسی تر دامنی داری هنوز

طلب حقیقی برای انداختن همانیدگی‌ها و رنج و درد و افسردگی و شهوات خشک‌کننده، مستلزم خاموشی و سکوت و سکون و خلوت درونی و بیرونی با زندگی است، تا زندگی هرچه که ما شناسایی کردیم را از ما پاک کند و ما را راحت و سبک کند، خشم و کینه و حسادت و مقایسه وقتی شناسایی شد، زندگی آنها را با صبر و درد هشیارانه ای که قبول میکنیم از ما بگیرد. همچون کسی که اعتیادی را با درد هشیارانه کنار می‌گذارد و به افکاری که او را می‌خواهند جذب کنند بی اعتنایی می‌کند و افکار را دنبال نمی‌کند و با زندگی خلوت می‌کند

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

خویشتن را می‌کش و می‌کش بلا

زانکه نفس کشتنی داری هنوز

در مرحله اول شناسایی کنیم، به چه چیزهایی معتاد و گدا و همانیده هستیم، وقتی شناسایی کنیم با درد هشیارانه و پرهیز و صبر زندگی ما را از آنها بیرون می‌کشد و نفس امر کننده را با هر پرهیز ما کوچک می‌کند و بجای آن هشیاری و خرد کل هستی را در ما زنده می‌کند که دیگر احتیاجی به گدایی و چنگ انداختن به چیزها و دیگران نداشته باشیم و برای خود کافی و شاد بی سبب و ارتعاشی نیک باشیم.



عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۴۱۳

رهبری چون آید از تو ای فرید

چون تون عزم رهزنی داری هنوز

ای من ذهنی من، ای من قلبی و امر کننده و طمع کار من، من تو نیستم، اصل من خالی و بی انتها است، اصل من در لحظه عقل را از خرد کل می گیرد و با دانش و باورها و تعصبات و خودنمایی و جلب توجه زندگی نمی کند و دنبال کنترل کردن نیست، دنبال نصیحت دیگران نیست، دنبال تحمیل عقاید نیست، زیرا فقط خرد کل می داند هر فرد چطور زندگی کند و هر فرد باید با تسلیم و توکل صد در صد عقل و راه حقیقی را از خدا و زندگی دریافت کند.

با سپاس از همه

علی از تهران



به نام خدا

کلید غلبه بر ترس‌ها فضاگشایی است

ترس از آدمها، بخصوص مردها، ترس از فقر، ترس از مرگ، ترس انجام کارهایی که از کودکی مرا ترسانده بودند همانندگی بود که با تکرار ابیات مولانا توانستم در خود شناسایی کنم، تا انشالله بتوانم با فضاگشایی بر آنها غلبه کنم.

مولوی، دیوان شمس، رباعی ۹۷۳

در تاریکیست آب حیوان، تو مخسپ

شاید که شبی، در آب اندازی پوز

پوز در آب انداختن یعنی سیراب شدن از آب، آب حیاتی که عاشقان راه حقیقت تشنه‌اند، آب حیاتی که هدیه خداست تا شاید بتوانیم با فضاگشاییهای پی در پی لایق آن شویم، ما نباید در خواب ذهن و شب همانندگیها بمانیم. ترس، از انباشتگی دردها، باورها و فکرها می‌آید در حالیکه خدا غفور و رحیم است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مرده که دست از نان تهیست

چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟

ای کسی که با من ذهنی مرده زنبیل غم هایت را همه جا می‌بری، اینهمه ترس برای چیست؟ از خود پرسیم آیا با چسبیدن به چیزهای دنیا نانی به ما می‌دهند؟ آیا امنیت و شادی داریم؟ خیر! چون وقتی می‌ترسیم فضا را می‌بندیم و رحمت او را نمی‌بینیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴۱

آنکه می ترسی ز مرگ اندر فرار

آن ز خود ترسانی ای جان، هوش دار

اگر همانیدگی را در خود شناختیم ولی ترسیدیم به آن بمیریم به این معناست که من ذهنی نمی خواهد بمیرد، مثلاً ما می فهمیم که ترس از دست دادن پول داریم یا می فهمیم که از تنهایی می ترسیم پس باید فضاگشایی کنیم تا جان ما هوشیار شود نه اینکه از خودمان و این لحظه فرار کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

ترس و نومیدیت دان آواز غول

می کشد گوش تو تا قعر سفول

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸

هر ندایی که تو را بالا کشید

آن ندا می دان که از بالا رسید

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹

هر ندایی که تو را حرص آورد

بانگ گرگی دان که او مردم درَد

انسان همواره در حال فکر کردن و شنیدن صدای ذهنش است، اگر فضای درون باز باشد آهنگ زندگی را می شنود و به سوی بالا می رود» ما ز بالاییم و بالا می رویم.»



ولی اگر منقبض باشیم و فضا را ببندیم صدای گرگ درونمان را می شنویم که می خواهد با چنگالهای حرص و خشمش زندگی و هوشیاری ما را بدرد و به اسفل و سافلین بکشد یعنی پایین ترین درجه هوشیاری.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰

این قضا صدبار اگر راهت زند

بر فراز چرخ خرگاهت زند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۱

از گرم دان این که می ترساندت

تا به ملک ایمنی بنشاندت

درست است که با من ذهنی تند تند بر اساس همانیدگیها فکر می کنیم و منقبض و منبسط می شویم، ولی ما چون قلمی در دست قضا و کن فکان خدا هستیم که صدها بار راه من ذهنی را می زند و قصد جان همانیدگیهای ما را می کند تا بلکه ما فضا باز کنیم و به خرد الهی تکیه کنیم و بر فراز آسمان بی نهایت خدا بالا برویم، حتی ترسهای ما هم از لطف و گرم خداست تا از منطقه مین گذاری شده همانیدگیها به فضای امن عدم پناه ببریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶۰

بر هر چه همی لرزی، می دان که همان ارزی

زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد

زندگی ترازو دارد و ارزش ما را با هر چیزی که برایش می لرزیم اندازه می گیرد، انسانهایی مثل مولانا ترازوی عدالت را شناختند و با درد هوشیارانه بار سنگین همانیدگیها را انداختند و دلشان را عرشی کردند و بالا رفتند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۹

آن را که شفا دانی، درد تو از آن باشد

و آن را که وفا خوانی، آن مکر و فسون باشد

مولانا با خردی که از عرش آسمان می آورد، هشدار می دهد: چیزی که من ذهنی می گوید خوب است و شفای درد توست عین درد است پس با مکر و حیلۀ من ذهنی وفا کردن یعنی فکر و عمل کردن، عین جفا و ظلم به خود است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳

از جرم ترسان می شوی، وز چاره پرسان می شوی

آن لحظه ترساننده را با خود نمی بینی چرا؟

داشتن من ذهنی جرم است و ما می ترسیم اگر فلان چیز و فلان کس را از دست بدهیم، چاره ما چیست؟ اما یک لحظه هم گرگ درنده خود را که من ذهنیست و ما را می ترساند نمی بینیم، آخر چرا؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۵

آن چنان که از فقر می ترسند خلق

زیر آب شور رفته تا به حلق

آنقدر مردم می ترسند چیزی را از دست بدهند که نمی فهمند زیر انباشتگی همانیدگیهاست که دارند می میرند بدون اینکه زندگی کنند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۶

گر بترسندی از آن فقر آفرین

گنجهاشان کشف گشتی در زمین

اگر به جای ترس از دست دادن چیزهای دنیا از آفریننده نعمتها بترسیم و بترسیم قبل از مردن به جسم به خدا زنده نشویم، یقیناً گنج حضور را کشف می کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰۷

جمله شان از خوف غم در عین غم

در پی هستی فتاده در عدم

بیشتر مردم از ترس اینکه یک روز ذلیل نشوند، در عین ذلت زندگی می کنند و یا دنبال اینند که جایی بروند تا کسی برایشان دعا کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۵

گفت: آن الله تو لیبک ماست

وآن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

مولانا از زبان زندگی نوید می دهد، درست است که انسان با چیزها همانیده می شود و به درد می افتد ولی همین دردهاست که او را وادار می کند تا فضا باز کند و خدا را بخواند. اجابت دعای ما پیک خریدیست که در فضای گشوده شده می آید.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

لیبک لیبک ای گرم سودای توست اندر سرم

ز آب تو چرخ می زخم مانند چرخ آسیا

ان شاءالله لایق لیبک او باشیم.

با سپاس فراوان 🙏

دیبا از کرج



سلام جناب آقای شهبازی عزیز

در تماس قبلی اینجانب جمله موثری فرمودین: «آزار رساندن به کودکان جنایت علیه بشریت است». و این چقدر جمله مهم و پر ارزشی است. عرض کردم که پدر و مادر و خانواده اولین قرین های کودک هستند و این دو بیت مهم به قول حضرت تعالی اگر هزار بار هم تکرار شوند، باز هم کم است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

۹

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان صلاح و کینه ها

کودک، هوشیاری است که تازه پا به عرصه تجربه زندگی در ذهن گذاشته است و دارای درک بسیار بالایی است. حتی وقتی داخل شکم مادر است، تمام هیجانات مثبت و منفی مادر را درک می کند. تحقیقات نشان داده که حتی در دو هفتگی وقتی عمل سقط انجام می دهند، کودک خودش را از ترس عقب می کشد و درک دارد. پس وقتی مادر صاحب این افتخار می شود که یک هوشیاری در درون وجود او در حال شکل گیری است، باید از روزهای اول بارداری رعایت سلامت جسمی و روحی خودش را بکند. و همچنین اطرافیان نیز این مسئله را رعایت کنند.



اما وقتی کودک به دنیا می آید، انتظار دارد که همه با عشق با او برخورد کنند و نگاهها و برخوردهای اطرافیان را کاملاً درک می کند و چون هنوز همانندگی های زیادی انباشته نکرده، اگر مشکل ژنتیکی خاصی نداشته باشد و درد در اطرافش حس نکند و سایر نیازهایش از نظر خوراک و پوشاک مهیا باشد، کار دیگری جز بازی کردن ندارد و البته کار اصلی خود را انجام می دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طرب سازی

باطن او جد جد، ظاهر او بازی

ولی ما بر عکس کودک را موجودی می دانیم که هیچی نمی داند و نمی فهمد و ما مسئول هستیم او را تا خرخره در همانندگی ها فرو ببریم. اطرافیان کودک خصوصاً پدر و مادر ستون های اصلی امنیت روحی و جسمی کودک هستند و هر کدام از این ستون ها بلغزند کودک دچار آسیب های جبران ناپذیری میشود، کوچکترین خشونت و حرکات غیر زندگی را می فهمد و دچار ترس می شود و این ترس ها گاهی تا آخر عمر باقی می ماند و چقدر نقش پدر و مادر عشقی در ایجاد آدم جدید و عالم جدید مهم است. چون:

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۴۷۰

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی

و این آدم جدید آدمی است که باید در محیط عشقی دنیا بیاید و بزرگ شود تا ما بتوانیم هدف از آفرینش خود را درک کنیم، و بدانیم که ما آمده ایم تا خدایت را آگاهانه بیان کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

بهر اظهار است این خلق جهان

تا نماند گنج حکمتها نهان

اما اشتباهاتی که بعد از تولد کودک و در دوران کودکی مرتکب می شویم کدامند؟

🌱 به حساب نیاوردن و جسم دیدن کودکان

ما فکر می کنیم چون کودکان مولد نیستند و نمی توانند پول در بیاورند آدم نیستند، خوب و بد را نمی فهمند، چیزی را درک نمی کنند ولی کودکان هوشیاری هستند و فهم بسیار بالایی دارند چون هنوز دچار آلودگی های ذهنی نشده اند و هوشیاریشان در چیز های کمتری سرمایه گذاری شده است، بنابراین خیلی تیز هستند و حتی می توانند در مشورت بسیار کمک کننده باشند و چقدر درسها که ما از کودکان عشق آموخته ایم فریما، هدیه، حورا، بهار و سایر کودکان.

🌱 مقایسه کودکان:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۵

خالق ارواح ز آب و ز گل

آینه ای کرد و برابر گرفت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۵

ز آینه صد نقش شد و هر یکی

آنچ مر او راست میسر گرفت



جسم ما از مواد شیمیایی آفریده شده است و خداوند می خواهد خود را در ما ببیند، زندگی بی نهایت است و این بینهایت در هر چیزی و کسی خود را به صورتی می نمایاند و خدا می خواهد از هر کدام از ما به شکلی خود را اظهار کند. بنابراین مقایسه کودکان از نظر ظاهری، پیشرفت تحصیلی، جنسیت به هیچ وجه درست نیست. این اختلافات بخشی توسط ژنتیک تعیین میشود و گاهی غیر قابل تغییر است و لزومی هم به تغییر آن نیست. مسئله مهمی که در این زمینه باید به آن اشاره کرد، استعداد های شخصی است. در صورت نبودن اختلال ژنتیکی کودک کودن وجود ندارد و از این برچسب ها نباید به کودک زد. کودکی که استعداد ریاضی در او کم است، در زمینه دیگری می تواند شکوفا شود. مسئله مهم ایجاد زمینه و بستر لازم برای کشف استعداد او است.

اشتباه در مورد هویت جنسی کودکان بسیار مسئله مهمی است، مثلاً در منطقه ما دوست دارند بیشتر پسر داشته باشند و به نظرشان فرزند پسر ارزشش زیادتر است. البته مسائل فرهنگی و عقاید خرافی پوسیده و بعضی مسائل مانند: ارث و غیره به این مسئله دامن زده است. مثلاً مرتب دخترش را صدا می زند که پسرم بیا یا پسرم نکن یا ظاهر دختر را پسرانه می کنند، و یا لباس پسرانه می پوشانند. باید بدانیم از نظر زندگی انسان انسان است و چه بسا ارزش زن به دلیل توانایی قدرت زایش زندگی جدید از مرد هم بیشتر است.

البته در بعضی موارد برعکس این حالت نیز وجود دارد، این مسئله باعث سردرگمی هویتی در کودک میشود و بسیار مخرب است و خلاف زندگی است.

اما چرا دوست داریم که فرزند پسر داشته باشیم؟ در من ذهنی ما بچه ها را زندگی نمی بینیم و بلکه وسیله ای می بینیم برای آینده خودمان. چون زندگی را در این لحظه هیچ وقت درک نکرده ایم و نمی دانیم که زندگی فقط در این لحظه است و به زندگی و عظمت آن ایمان نداریم و نمی دانیم که هر آن کس که دندان دهد، نان دهد. و نیروی عظیمی که هستی را اداره می کند هیچ انسانی را به امید انسان دیگری خلق نکرده است. یا بارها دیده ایم که خانواده ای چند فرزند



دختر دارند و تلاش زیادی می کنند تا پسر داشته باشند و متأسفانه پسر با این دید و این طرز بزرگ کردن بلای جانشان شده است. تمام این مشکلات از این می زاید که ما امید به زندگی نداریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مرده که دست از نان تهی ست

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

🌸 **لبها دادن بیش از حد با دید من ذهنی و به اصطلاح فراهم آوردن تمام امکانات مادی اما بدون عشق واقعی:**

عده‌ای از ما به دلیل برداشت ذهنی از زندگی و به اصطلاح ماندن عقده‌های دوران کودکی به دلیل عشقی نبودن روابط و عدم توانایی شناخت و انداختن آنها به دلیل پندار کمال به نظر خودمان نمی خواهیم بچه‌ها یمان چنین دشواری‌هایی را در زندگی داشته باشند، و به اصطلاح آنها را در پر قو پرورده می کنیم و هر چیزی خواستند برایشان تهیه می کنیم. این حرکت نیز فلج کردن کودک و از بین بردن تلاش و خلاقیت در اوست. یک بار شما داستان جالبی در مورد کودکی تعریف کردید که در دوران ابتدایی همکلاسی شما بود و همیشه لباسهای درجه یک داشته و با اتومبیل به مدرسه می آوردند که سرانجام ایشان را در اروپا مجدداً ملاقات کردید در حالی که چندان موقعیت خوب شغلی نداشت.

پس در خواست‌های زیاد از حد و غیر قابل انجام کودکان را حتماً لازم نیست با هر جان‌کدنی تأمین کنیم، ضمن اینکه به کودک عشق می ورزیم، عصبانی نمی شویم در کمال آرامش می توانیم به خواسته اش نه بگوییم و کودکان انعطاف زیادی در این موارد دارند.

🌸 **دادن القاب غیر متعارف و یا تهدید لفظی کودک:**

کودکان چون صاف و صادق هستند و هنوز در هویت ذهنی زیاد پیچیده نشده‌اند، بنابراین هر چیزی را بگوییم باور می کنند. مثلاً وقتی به کودکی لفظ کودن خطاب می شود کودک واقعا باور می کند کودن است، یا مثلاً وقتی کودکی را به



شوخی یا حالت تهدید می ترسانیم، کودک باور می کند. مثلاً وقتی می گوییم این کار را بکنی چشمت را در می آورم واقعا فکر می کند جدی جدی چشم او را در می آورند. بنابراین دچار ترس و حالت هیجان منفی میشود.

تنبيه بدنى

بدترین جنایتی که در حق بشریت اعمال می شود در این مقطع است که شما هم به آن اشاره فرمودید، و نامردانه ترین آن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵

چونکه بد کردی بترس آمن مباش

زآنکه تخم است و برویاند خداهش

با هر رفتاری به کودک نشان می دهیم که در آینده چه کارهایی باید انجام دهد، مردی که خانمش یا کس دیگری را جلو چشم بچه تنبیه می کند ناخود آگاه می خواهد به بچه یاد بدهد که تنبیه و آزار هم یکی از راههای زندگی است. در حالی که ما از زمانی که آدم شده ایم دیگر خوی درندگی و خشونت را باید رها کرده باشیم چون تنبیه شیوه و منطق حیوانات است و در زندگی آدمها هیچ جایی ندارد و فقط در جاهایی اعمال می شود که منطق و شیوه انسانی امکان پیاده شدن ندارد.

والسلام آقای شهبازی عزیز .



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com